

ارزیابی تطبیقی دیدگاه‌های کانت و میل درباره منزلت انسانی و حقوقی زنان

سید علی محمودی^۱

استادیار گروه روابط بین‌الملل و مطالعات جهان، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

(تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۳ - تاریخ تصویب: ۹۶/۱/۲۹)

چکیده

کانت و میل در زمینه منزلت انسانی زنان دیدگاهی یگانه دارند. آنان زنان را دارای ارزش ذاتی می‌دانند و استفاده ابزاری از زنان را رد می‌کنند، اما در زمینه حقوق اجتماعی و سیاسی آنان، راه افتراق می‌پیمایند: کانت زنان را دارای مرد و شهروند منفعل می‌خواند و حقوق اجتماعی و سیاسی زنان را نفی می‌کند. در برابر، میل بر مدار آزادی و برابری، از حقوق اجتماعی و سیاسی زنان دفاع می‌کند. در نتیجه، دیدگاه‌های کانت درباره منزلت انسانی زنان از سویی و حقوق اجتماعی و سیاسی زنان از سوی دیگر متناقض، اما اندیشه‌های میل در این زمینه سازگار است. با بهره‌گیری از روش هرمنوتیک (متن و زمینه) می‌توان به ماهیت تفاوت آرای این دو فیلسوف راه یافت. چرایی این اختلاف در زمینه جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان، به‌طور عمده به تأثیرپذیری آنان از تحولات تاریخی اروپا به‌ویژه در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارتباط می‌یابد.

واژگان کلیدی

آزادی، برابری، حقوق زنان، شهروند، قدرت مطلق.

مقدمه

اندیشه‌ها و آرای ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) و جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۴) دربارهٔ منزلت انسانی و حقوقی زنان، به‌ویژه از سدهٔ نوزدهم تا روزگار ما، بحث‌ها و نقدهای فراوانی را برانگیخته است. هرچند ماهیت و دامنهٔ حقوق زنان در روزگار ما نیز از وجود تفاوت آرا و اختلافات بنیادین حکایت می‌کند، براینده این مباحثات و داوری‌ها، در چالش‌های اجتماعی و سیاسی در زمینهٔ حقوق زنان و بر نحوهٔ حضور و پویایی زنان در گسترهٔ جامعه تأثیر گذارده است.

در موضوع زنان، کانت و میل در این پژوهش در کنار یکدیگر قرار داده شده‌اند، چرا که جایگاه انسانی و حقوقی زنان در آثار این دو مورد بحث قرار گرفته، اما در مقام دو فیلسوف دوران مدرن، به‌رغم اشتراکات فراوان، نمی‌توان آنان را در یک ردیف قرار داد. کانت در فلسفهٔ نظری، فلسفهٔ اخلاق، فلسفهٔ دین، فلسفهٔ تاریخ، غایت‌شناسی، زیبایی‌شناسی و اندیشه‌های سیاسی، صاحب مکتبی نوین و دستگاه فلسفی اندام‌وار و منسجم حول محور فلسفهٔ نقادی است، اما میل به‌عنوان فیلسوف در تراز کانت قرار ندارد. او در زمینهٔ اخلاق فایده‌گرا، آزادی، برابری، ساختار حکومت دموکراتیک، موضوع زنان، مسائل اقتصادی و نقدهای اجتماعی و سیاسی، اندیشه‌وری نکته‌سنج، پیشرو و تأثیرگذار بوده است؛ اما آنچه گفته و نوشته است، در عین نوآوری و پختگی، به نظام فلسفی درهم‌تنیده و منسجم منتهی نشده است.

موضوع مقاله حاضر، تبیین و ارزیابی مقایسه‌ای آرای کانت و میل دربارهٔ جایگاه انسانی و حقوقی زنان است. در این زمینه دو پرسش بنیادین به قرار زیر صورت‌بندی می‌شود:

۱. آیا دیدگاه‌های کانت و میل دربارهٔ منزلت انسانی و حقوقی زنان، با مبانی انسان‌شناختی این دو فیلسوف سازگاری دارد یا متناقض است؟
۲. آیا اختلاف دیدگاه‌های کانت و میل دربارهٔ جایگاه انسانی و حقوقی زنان، منشأ انسان‌شناختی دارد یا از تحولات تاریخی تأثیر پذیرفته است؟

در این پژوهش، فرضیه‌ای به شکل زیر آزمون می‌شود: مبانی انسان‌شناختی کانت و میل دربارهٔ منزلت انسانی و حقوقی زنان مشترک است، اما اختلاف دیدگاه‌های این دو فیلسوف دربارهٔ جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان، تحت تأثیر تحولات تاریخی زمانهٔ هر یک شکل گرفته است.

روش پژوهش در این مقاله از سویی بر پایهٔ هرمنوتیک با تمرکز بر متن^۱ و زمینه^۲ استوار است (اسپرینگر، ۱۳۷۷: ۱۴۹؛ Raphael, 1983: 25)، زیرا درک اختلاف دیدگاه‌های کانت و میل در

خصوص حقوق اجتماعی و سیاسی زنان، مستلزم ترسیم زمینه‌های فکری، تحولات تاریخی به‌ویژه در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و همچنین جایگاه خانوادگی این دو فیلسوف است تا به مدد این زمینه‌ها، چرایی این اختلاف آشکار شود. از سوی دیگر، روش تطبیقی به‌کار گرفته شده است تا همسانی‌ها و ناهمسانی‌های دیدگاه‌های کانت و میل درباره منزلت انسانی و حقوق اجتماعی و سیاسی زنان ترسیم و تبیین شود.

در این مقاله، نخست اندیشه‌های کانت و میل درباره زنان از منظر انسان‌شناسی تبیین می‌شود، سپس خاستگاه اختلاف دیدگاه‌های کانت و میل درباره جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرد. آنگاه همسانی‌ها و ناهمسانی‌های دیدگاه‌های این دو فیلسوف درباره زنان مقایسه و ارزیابی خواهد شد.

۱. اندیشه‌های کانت و میل درباره زنان از منظر انسان‌شناسی

دیدگاه‌های کانت و میل درباره زنان در گرو تبیین نگرش این دو درباره زن به‌مثابه انسان است. در اینجا به تفکیک، نگاه این دو فیلسوف درباره زنان از منظر انسان‌شناسی تشریح می‌شود.

الف) دیدگاه کانت

اندیشه‌های کانت درباره انسان -که طبعاً مرد و زن را در برمی‌گیرد-، به‌طور عمده در رساله‌ها و درس‌گفتارهای او درباره فلسفه اخلاق بازتاب یافته است. کانت در تفکیک میان «چیز»^۱ و «شخص»^۲ بر این نظر است که تمامی متعلقات تمایل انسان، فقط ارزش مشروط دارند، زیرا به تمایل‌ها و نیازهای انسان اتکا دارند. از آنجا که نیازهای ما از تمایل‌های ما سرچشمه می‌گیرند، فاقد ارزش مطلقاً و صرفاً می‌توان آنها را به‌عنوان ارزش‌های مشروط به‌شمار آورد، چراکه به‌واسطه عمل ما به‌دست می‌آیند. در برابر، ذات‌های خردمند، شخص نام دارند، زیرا در ذات خویش غایت‌اند و نباید به‌مثابه وسیله به‌کار روند. ذات‌های خردمند، غایات ذهنی^۳ نیستند که به‌عنوان نتیجه عمل ما دارای ارزش باشند، بلکه غایاتی عینی^۴ اند؛ به این معنا که وجودشان به‌خودی‌خود و به‌طور مستقل غایت محسوب می‌شود. از آن‌رو که غایت ذاتی، بی‌بدیل و مستقل است، حکم تنجیزی یا امر مطلق^۵ را پدید می‌آورد که غایت همگان است، زیرا هر «انسانی به حکم ضرورت، هستی خویش را چنین می‌انگارد» (کانت، ۱۳۶۹: ۷۴-۷۳). بنابراین می‌توان به اصلی دست یافت که به‌مثابه قانون عملی عام به‌کار آید. بنیاد این اصل چنین است: «نهاد خردمند همچون غایتی مستقل وجود دارد» (همان: ۷۴). از آن‌رو که با همگانی بودن، اصلی

1. Object
2. Person
3. Subjective
4. Objective
5. Categorical Imperative

عینی فراهم می‌آید که در مقام یک قانون عملی برتر، باید بتوان تمامی قانون‌های اراده را از آن استنتاج کرد، حکم عملی به این شکل خواهد بود: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری، همیشه به‌عنوان یک غایت به‌شمار آوری، و نه هرگز تنها هم چون وسیله‌ای» (همان). بر پایه این حکم عملی، انسان غایت ذاتی و فی‌نفسه^۱ است، به این معنا که خود غایت خویش است و دارای ارزش ذاتی. این ارزش، به «واسطه» چیزی یا عملی پدید نمی‌آید، بلکه در ذات خود دارای ارزش است.^۲ در حکم یادشده، انسان هم به صفت فردی و هم در نگاه به دیگران، همیشه باید به‌گونه‌ای رفتار کند که انسان‌ها را غایت به‌شمار آورد، نه شیء، ابزار و وسیله. از این‌رو، در نگاه کانت انسان نه خود می‌تواند از خودش به‌عنوان وسیله استفاده کند و نه انسان‌های دیگر را به‌عنوان وسیله به‌کار گیرد. پیش‌فرض دیگر این حکم عملی -افزون بر اصل عینیت- اختیار انسان به‌عنوان «عالی‌ترین درجه حیات» و «کیفیتی است که پایه و اساس هر نوع کمالی است». بنابراین، تکالیف ما نسبت به خود و دیگران، از اصل اختیار سرچشمه می‌گیرد (کانت، ۱۳۷۸: ۱۶۷). کانت در حدس‌هایی در باب تاریخ بشر بر این نظر است که خردمندی، اختیار و آزادی، انسان را از حیوانات متمایز می‌کند. بر این اساس، انسان نباید به شیوهٔ روبه‌رو شدن با حیوانات با انسان‌های دیگر مواجه شود، بلکه باید انسان‌ها را به‌مثابهٔ دارندهٔ سهم برابر از نعمت‌های طبیعت در نظر بگیرد (Kant, 1991A: 224-225؛ محمودی: ۱۳۹۳: ۵۷).

وقتی بپذیریم که ذات انسان، شیء نیست، این نتیجه به‌دست می‌آید که انسان نمی‌تواند ذات خود را به‌عنوان وسیله به‌کار گیرد. کانت در ایضاح این معنی در درس‌های فلسفهٔ اخلاق می‌گوید: «انسان به‌عنوان یک شیء ملک خویش نیست. مالکیت انسان نسبت به خود یک مفهوم متناقض است؛ زیرا انسان از آن جهت که شخص و دارای شخصیت است، موضوع یا فاعل ادراک^۳ است که می‌تواند چیزی به‌عنوان ملک در تصرف داشته باشد. حال اگر انسان ملک خود بود، در آن صورت شیئی بود که می‌توانست ملک خود باشد. اما انسان، شخص است [نه شیء] و نمی‌تواند ملک باشد. پس انسان نمی‌تواند شیء باشد، به‌نحوی که بتواند ملک خود باشد زیرا غیرممکن است که موجودی در آن واحد، شخص و شیء باشد؛ یعنی ملک و مالک، هر دو، باشد» (همان: ۲۲۳). بر این اساس، انسان به‌مثابهٔ شخص نمی‌تواند خود را

1. An end in itself

۲. در فلسفهٔ کانت، غایات به غایت عینی و غایت نسبی، بخش می‌شود. غایات به‌طور کلی به اراده به‌عنوان زمینهٔ عینی خود-تصمیم‌گیری کمک می‌کنند. غایت نسبی، دلخواهی و خودسرانه است که یک موجود عقلانی در امور لذت‌بخش و مورد علاقه به‌سوی آنها می‌رود (Patrick, 1983: 42).

3. Subject

به‌عنوان وسیله به‌کار گیرد و خود را موضوع معامله قرار دهد. نمونه استفاده ابزاری از انسان، خودفروشی است که انواع و اقسامی دارد (همان: ۲۰۵).

کانت در پاسخ این پرسش بنیادین که «انسان تا چه حدودی می‌تواند، بدون اینکه به انسانیت خود زیان برساند، تمایلات جنسی خود را ارضا کند؟»، به شرایطی می‌اندیشد که براساس آن، «ارضای میل جنسی با اخلاق هماهنگ باشد». از این‌رو، اختیار ارضای تمایلات جنسی باید تعریف‌شده و محدود شود و در چارچوب اخلاق قرار گیرد (همان: ۲۲۳-۲۲۲؛ کانت، ۱۳۸۸: ۸۹-۸۵). کانت با مطرح کردن مفهوم «یگانگی مطلق»^۱ به معنی تمامیت انسانیت انسان و تجزیه‌ناپذیر بودن آن، معتقد است که: «انسان نمی‌تواند جزئی از وجود بشری خود را به‌عنوان وسیله به‌کار برد، مگر اینکه با تمام انسانیت خود چنین کند؛ زیرا انسانیت انسان چنان است که هر جزء آن، حاکی از کل آن است» (همان: ۲۲۴). بدین‌سان، کانت راه استفاده ابزاری از نوع انسان، شامل زن و مرد، را سد می‌کند تا منزلت انسان به‌عنوان شخص و غایت ذاتی به‌درستی شناخته شود (همان: ۱۶۷-۱۶۶).

ب) دیدگاه میل

میل با ادبیات خاص خود بر ارزش ذاتی انسان تأکید نهاده است. او به‌روشنی انسان را به‌مثابه شخص از شیء تفکیک می‌کند، آنجا که در *تقدیر زنان* می‌نویسد: «اندیشه اینان [مردانی که با زنان خود با خشونت و بی‌رحمی رفتار می‌کنند]، در جهتی کاملاً خلاف سیر می‌کنند و گمان می‌کنند که قانون شیئی در اختیارشان قرار داده تا از آن بهره‌مند شوند، و در تصورشان نمی‌گنجد که باید با زن خود چنان رفتار کنند که با کسان دیگر» (میل، ۱۳۸۵: ۵۴).

میل، منزلت و شرافت انسان را امری ذاتی می‌داند که بیشتر انسان‌ها از آن به‌خوبی نگاهبانی و مراقبت می‌کنند. او در *فایده‌گرایی* می‌نویسد: «تعداد کمی از انسان‌ها ممکن است به این رضایت دهند که به حیوانات فرودست‌تری تبدیل شوند، تا در مقابل، امکان بهره‌وری بیشتری را از لذت حیوانات پیدا کنند» (میل، ۱۳۸۸: ۶۰).

انسان شریف و باعزت، بر پایه شرافت ذاتی خود از لذت‌های حیوانی که نشانه پستی و فرومایگی است، دوری می‌جوید. داوری میل آن است که: «بهتر است انسانی ناراضی باشیم تا خوکی راضی؛ سقراطی ناراضی بهتر است از ابلهی راضی. و اگر ابله، یا خوک، عقیده دیگری در این باره دارند، به‌دلیل این است که آنها فقط یک طرف قضیه [لذت‌های حیوانی] را می‌دانند. درحالی‌که طرف مقابل، از هر دو سویه ماجرا [یعنی لذت‌های حیوانی و لذت‌های کیفی (انسانی)] آگاه است» (همان: ۶۲-۶۱).

در نگاه میل، هنگامی که هر شخص در چارچوب مشارکتی آزاد و برابر، خود مقام تصمیم‌گیر خویش در امور فردی، اجتماعی و سیاسی می‌شود، اراده انسان موجبات رها شدن از بیدادگری‌ها و جرم‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد. این رهنمود میل در حکومت/انتخابی بر پایه دو اصل قرار دارد. اصل نخست که از ویژگی‌های ذاتی بشری سرچشمه می‌گیرد، قصد و تصمیم اشخاص را، هر قدر هم صمیمانه باشد، برای حمایت از منافع دیگران نفی می‌کند و آن را مفید ساختن تصمیم‌گیرندگان می‌داند (میل، ۱۳۸۹: ۹۱). اصل دوم - که برخلاف اصل نخست، وجه ایجابی دارد - این‌گونه از سوی میل صورت‌بندی شده است: «افراد فقط به دست خویش می‌توانند هر گونه بهبود راستین و پایایی را در اوضاع و احوال زندگی خود پدید آورند» (همان). تأکید نهادن بر این حقیقت که انسان به‌عنوان غایت ذاتی دارای اختیار و اراده برخاسته از خرد است و نباید او را به‌مثابه شیء و ابزار تلقی کرد، در حکومت/انتخابی با لحنی صریح بازتاب یافته است. میل با بیان این موضوع که در هر انتخاباتی، این آرای خود رأی‌دهندگان است که بیش از پیش تعیین‌کننده است، می‌نویسد: «آنان دیگر ابزارهای منفعل اراده سایر افراد - یعنی آلتی که قدرت را در دست گروه سالاران حاکم قرار دهد - نیستند. خود انتخاب‌کنندگان می‌روند که گروه سالاران شوند» (همان: ۲۲۸).

میل در رساله درباره آزادی، بر استقلال خودبنیاد انسان تأکید می‌کند. او می‌پذیرد که هر شخص را منافع و مصالحی است که ممکن است جسمانی یا اخلاقی باشد، اما این همه، توجیهی برای مداخله کردن دیگران در کار او نیست. انسان موجودی آزاد است و از این‌رو نمی‌توان او را مجبور کرد که به‌عنوان نمونه این کار را بکند یا آن کار را فرو گذارد، هرچند دیگران معتقد باشند که انجام این کار و دست کشیدن از آن کار، به «مصلحت» او باشد یا او را «خوشبخت‌تر» کند یا بدین‌سان، کردارش عاقلانه‌تر جلوه کند. میل سپس نتیجه می‌گیرد: «اینها جملگی دلایل خوبی هستند برای شماتت کردنش، برای مناقشه کردن با او، برای وادار کردنش به کردن کاری یا خواهش کردن از او که آن کار را نکند، ولی هیچ‌کدام دلیل خوبی برای مجبور کردن او به انجام کاری که مورد پسندش نیست، نیستند و هیچ‌کدام تنبیه او را در صورتی که برخلاف نظر دیگران عمل کرد، توجیه نمی‌کند» (میل، ۱۳۶۳: ۴۴-۴۳).

در اندیشه میل، مرز میان «شخص بودن» و «شیء بودن» انسان را حق آزادی تعیین می‌کند. دست شستن از حق آزادی، نشان شاخص انسان بودن را محو می‌کند و شخص را به شکل وسیله و ابزار درمی‌آورد. ابزار از جنس شیء است، نه شخص. ابزاری شدن انسان، تشخیص انسانی او را زائل می‌کند و قدرت انتخاب او را از میان می‌برد (همان: ۲۶۰-۲۵۹).

۲. منشأ اختلاف دیدگاه‌های کانت و میل درباره جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان

اگر کانت و میل در زمینه منزلت انسانی زنان به‌عنوان شخص نه شیء، دیدگاهی مشترک دارند (که البته چنین است)، چرا در موضوع جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان از هم‌اندیشی و هم‌سخنی بازمی‌مانند؟ اکنون ماهیت و منشأ این دوگانگی به تفکیک واری می‌شود.

الف) دیدگاه کانت

آرای کانت در خصوص جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان، منفی و تناقض‌آمیز است. شالوده اصلی این آرا را باید در نگرش کانت به موضوع دارایی جست‌وجو کرد. او دارایی را «وسیله» می‌نامد، چراکه برآورنده هدف‌های انسان در زندگی فردی و اجتماعی است (کانت، ۱۳۷۸: ۲۴۰). انسان، چنانکه کانت باور داشت، غایت ذاتی است، اما دارایی، ارزشی فراتر از وسیله و ابزار ندارد. در نگاه کانت: «ثروت فقط موقعیت انسان را بالا می‌برد، نه خود او را» (همان). با تمام این اوصاف که از عدم سنخیت و ناهمترایی انسان و دارایی حکایت می‌کند، کانت ثروت و دارایی را گرانیگاه برخورداری زنان از حقوق اجتماعی و سیاسی می‌داند. «شهروند فعال»^۱ شخصی است که سرور خویش باشد. کسی سرور خویش است که از دارایی (تجارت، مهارت، دانش و هنر) بهره‌مند باشد (محمودی، ۱۳۸۶: ۲۳۷). چنین شخصی می‌تواند از حقوق اجتماعی و سیاسی بهره‌مند شود؛ در غیر این صورت، او «شهروند منفعل»^۲ است که در نگرش کانت «تبعه»^۳ تلقی می‌شود. زنان از آن‌رو که فاقد دارایی‌اند، شهروند منفعل‌اند و نمی‌توانند از حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار باشند (Kant, 1991B: 76).

کانت همسر، فرزندان و خدمتکاران را زیر عنوان «اموال خانواده»^۴ به‌عنوان دارایی مرد قلمداد می‌کند (Kant, 1965: 55). این موارد به‌عنوان چیزهای خارجی (بیرونی)، خانواده مرد را تشکیل می‌دهد و از نظر حقوقی دارایی وی به‌شمار می‌آید. اما از منظر اخلاقی، کانت معتقد است که هر عضو خانواده باید به‌عنوان شخص خودبنیان در نظر گرفته شود (محمودی، ۱۳۸۶: ۳۶۲). کانت منشأ حق مالکیت مرد را، زور و قرار داد نمی‌داند، بلکه دارایی شخصی مرد می‌داند (همان).^۵

کانت اساس تشکیل خانواده را قرارداد ازدواج میان زن و مرد به‌عنوان دو «شخص» می‌شناسد. زن و مرد هر یک نقش خاص خود را به‌عهده دارند؛ مرد از آزادی مدنی بهره‌مند

1. Active Citizen
2. Passive Citizen
3. Subject
4. Household Possessions

۵. ولف گنگ کرستینگ، کانت را سرزنش کرده است که حکومت خرد را که تمامی انسان‌ها را به‌مقام شهروندی در می‌آورد، به حکومت ثروتمندان مبدل کرده است و جایگاه اشخاص بی‌برگ و بار را به موجودات سیاسی درجه دوم فرومی‌کاهد. (Kersting, 1992: 357).

است، اما کار زن خانه‌داری است. زن فرمانبردار مرد است و در جامعه نقشی جز زیردست ندارد. از این‌رو، او فاقد حقوق اجتماعی و سیاسی است و برای نمونه، نمی‌تواند در انتخابات در مقام رأی‌دهنده یا نامزد انتخاباتی شرکت جوید.

در نگاه کانت زن از برابری طبیعی با مرد برخوردار می‌شود، اما «مدیریت خانواده» با مرد است. دلایل کانت در این زمینه، توانایی‌های بیشتر مرد نسبت به زن، شامل قدرت بدنی و دلیری است. در برابر، زن با حکمرانی در خانواده، نابرابری خود را جبران می‌کند (همان: ۳۶۰). از سوی دیگر، تفاوت نقش‌آفرینی زن و مرد در خانواده و جامعه را باید در تفاوت ساختمان روانی و جسمی این دو جست‌وجو کرد و دریافت. بر این اساس، زن خداوند خانه، احساساتی و زبان‌باز، دارای پیچیدگی و همچنین ظرفیت پیش‌بینی‌ناپذیری و درک‌ناشدنی است (همان: ۳۶۱). فقط زن نیست که دارایی مرد است؛ مرد نیز به‌خاطر کشش خاصی که نسبت به زن دارد، به دام او می‌افتند و دارایی زن می‌شود (Williams, 1983:119). در هر حال، هماهنگی و همسازی در خانواده به‌وجود نخواهد آمد، مگر اینکه یکی از این دو رکن خانواده (زن و شوهر) تابع دیگری باشد.

به نظر کانت، تقسیم کار میان زن و مرد ضرورت دارد: کار مرد در زندگی اجتماعی، اشتغال به صنعت و تجارت است. کار زن، خانه‌داری و ایفای نقش در مقام یک مادر است. مرد سایبان امنیت را بر سر زن می‌گسترده. زن در امنیت، زندگی را به آسودگی می‌گذراند. در برابر، امنیت و آسایش زن، زمینه‌ساز آسودگی و آسایش مرد می‌شود. مرد از یاد نمی‌برد که تداوم نسل بشر در وجود زن به سامان می‌رسد؛ امتیازی که طبیعت به زن ارزانی داشته است (محمودی، ۱۳۸۶: ۴۶۱).

تصویری که کانت در آثار خود از شخصیت و منش زنان ارائه می‌کند، به غایت زننده و نابهنجار است. او در *انسان‌شناسی از دیدگاهی عمل‌گرایانه* بر این نظر است که زن آزادی را دستمایه‌چیرگی بر نوع مردان قرار می‌دهد، کاری که جز سودایی خام نمی‌تواند بود؛ زیرا خطر بیوه شدن در کمین زن جوان است و این نگرانی وی را به دلبری در برابر مردان ثروتمند وامی‌دارد تا هر گاه تنها شد، از خواستگار بی‌نصیب نشود. آشکار نیست که کانت چگونه به این داوری رسیده است که عشق‌ورزی مرد نسبت به زن خود در چارچوب ازدواج شکل می‌گیرد، اما زن به تمام مردان نظر دارد؟ در نگاه کانت، زن با به تن کردن جامه در پی جلوه‌گری و برانگیختن رشک و حسد همجنسان خویش است، نه دلربایی و فریبندگی. هنگامی که زن مرتکب اشتباه شود، مرد راه گذشت و ملایمت را در پیش می‌گیرد، اما زن، به‌ویژه در حضور جمع، به مشاجره و تندی روی می‌آورد. کانت می‌افزاید که اگر زنان جوان اختیار‌گزینش هیأت منصفه مرکب از زنان و مردان را به‌دست آورند تا تخلف‌های آنان را در

ترازوی داوری قرار دهند، قطعاً هیأت منصفه متشکل از مردان را انتخاب خواهند کرد (همان: ۱۶۳؛ Kant, 1978: 168). در نگاه کانت، زن مظهر هوا و هوس است، اما مرد جلوه خرد و دانایی است. از این رو «زنان باید سلطنت کنند، اما مردان باید حکومت کنند؛ زیرا این هوا و هوس است که سلطنت می‌کند و این خرد است که حکومت می‌کند» (ibid: 172).

دیدگاه‌های تحقیرآمیز و سخیف کانت درباره زنان، انتقاد شماری از کانت‌شناسان، پژوهشگران مسائل زنان و فمینیست‌ها را برانگیخته است. برای نمونه، سوزان مندوس این دیدگاه‌ها را نامقبول و ناپسند، جاهلانه و تعجب‌آمیز، و خردکننده و ویرانگر علیه زنان می‌داند (Mendos, 1992: 383). هوارد ویلیامز، اگرچه می‌کوشد به گونه‌ای همه‌جانبه‌نگر به آرای کانت درباره زنان بنگرد، و از اغراق‌گویی و تندروی دوری گزیند، با این اوصاف، در اینکه نگاه کانت به زنان را تنگ‌نظرانه و فرومایه بخواند، تردید به خود راه نمی‌دهد. او می‌افزاید: «او [کانت] احترام زیادی برای توانایی‌های فکری زنان قائل نیست و این امکان را نمی‌پذیرد که یک زن، دانشوری خوب و ممتاز شود» (Williams, 1983: 120). فمینیست‌ها نیز در این زمینه نگاهی انتقادی و بی‌پروا دارند. به نظر اینان، کانت از رفتار زن و مرد با یکدیگر به مثابه شیء سخن می‌گوید. بدین‌سان، استثمار جنسی زنان توسط مردان، از رفتار غیرانسانی مردان با زنان فراتر می‌رود و به مثابه رفتار غیرانسانی نوع انسان با نوع انسان درمی‌آید.

سیمای زنان در رساله انسان‌شناسی از دیدگاهی عمل‌گرایانه کانت به غایت واقع‌گریز، توهین‌آمیز و غیرمنصفانه است. او مردان را صاحب ذوق اما زنان را موضوع ذوق مردان معرفی می‌کند (Kant, 1978: 222). در نگرش او، زنان راهی به سنجشگری و داوری انتقادی ندارند و ارزش‌های جهان را منفعلانه و فارغ از نقد و ارزیابی پذیرا می‌شوند (Williams, 1983: 118).

- چرایی دیدگاه منفی کانت درباره زنان

اکنون پرسش این است که به‌راستی چه دلایل و علت‌هایی کانت را به داوری تبعیض‌آمیز و غیرانسانی درباره زنان واداشته است؟ به باور من، پاسخ این پرسش‌ها را به‌طور عمده می‌توان در فلسفه کانت، زمینه‌های تاریخی، و شخصیت فردی او جست‌وجو کرد.

الف) فلسفه کانت

۱. دیدگاه کانت درباره زنان با انسان‌شناسی و همچنین فلسفه اخلاق وظیفه‌گرای او در ناسازگاری و تناقض آشکار است. کانت در فلسفه نظری و فلسفه اخلاق خویش، انسان را در فهم جهان و نقد آن توانا می‌داند و نوع انسان را به‌نحو پیشینی^۱ در جهان ناپایدار، غایت ذاتی می‌شناسد و استفاده ابزاری از انسان را به‌عنوان شیء و وسیله آشکارا نفی می‌کند، اما به‌نحو

1. A priori

پسینی^۱ در جهان پدیدار، در فلسفه اجتماعی و سیاسی خود، برابری انسانی و حقوق فردی و سیاسی زن را نمی‌پذیرد. بنابراین، تناقض میان ساحت نظری و قلمرو عملی در نگرش به زنان در فلسفه کانت، از دلایل نوع دیدگاه او درباره نقش اجتماعی و سیاسی زنان است.

۲. دوگرایی^۲ در فلسفه کانت، موضوع زن و مرد را نیز در برمی‌گیرد: در جایی زن مملوک مرد و مرد مالک زن است؛ در جایی دیگر، زن از نظر اخلاقی یک انسان است و باید همانند انسان با او رفتار شود. همین‌طور چنانکه کانت در مقاله «نظر و عمل» می‌نویسد، مرد به‌عنوان انسان، آزاد؛ به‌عنوان تبعه، برابر؛ و به‌عنوان شهروند، مستقل است؛ اما زن فاقد آزادی سیاسی است و شهروند فعال به‌شمار نمی‌آید. او را حداکثر می‌توان به‌عنوان تبعه پذیرفت (Kant, 1991B: 74). کانت از سویی زن را در مقاله «نظر و عمل» شهروند منفعل می‌خواند، اما از سوی دیگر پنج سال بعد، در *مابعدالطبیعه اخلاق* این آموزه را به میان می‌آورد که «قانون‌های آزادی طبیعی که رأی‌دهندگان بر سر آنها توافق می‌کنند- از هر گونه که باشد- نباید با قانون‌های آزادی طبیعی و برابری هم‌نوا با آزادی تمامی افراد جامعه در تضاد قرار گیرد؛ یعنی هر فرد بتواند از وضع منفعل به وضع فعال ارتقا یابد» (Kant, 1991C: 140). بدین‌سان، کانت در اینجا گرفتار تناقض می‌شود.

۳. تضاد میان حکم‌های خرد و مسائل مشروط الوجود^۳. حکم‌های خرد، پیشینی، مطلق و نامشروط است، همانند حکم‌های عقل عملی در فلسفه اخلاق کانت؛ اما الزام‌های تاریخی و اجتماعی- سیاسی، فلسفه کانت را به تقابل و تضاد می‌کشاند (Kant, 1965: 55).

۴. کشاکش میان نگاه بیرونی و نگاه درونی. رویکرد کانت در فلسفه نقادی از نگاهی بیرونی پدید آمده است، چراکه او در فلسفه نظری، فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ و دیگر موضوعات، روش نقادانه و سنجشگرانه دارد. او حتی در اندیشه سیاسی نیز نگاه بیرونی بر پایه نقادی را به‌کار می‌بندد و موضوع‌های نظری و پدیده‌های سیاسی را به پرسش می‌گیرد و به بوته نقد می‌افکند. اما در موضوع زن، نگاه کانت درونی است، زیرا محدود و محصور به شرایط اجتماعی و سیاسی اروپای سده هجدهم میلادی است.

ب) زمینه‌های تاریخی

اروپای سده هجدهم که کانت در آن می‌زیست، از حکومت قانون و برقراری مناسبات دموکراتیک فاصله زیادی داشت. زنان اروپا، در عمل شهروند منفعل بودند؛ حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان به رسمیت شناخته نمی‌شد؛ اغلب فاقد ثروت و دارایی بودند و چون استقلال مالی نداشتند، شرایط لازم برای پذیرفته شدن به‌عنوان شهروند فعال را نداشتند. در

1. A Posteriori
2. Dualism
3. Contingent

فرانسه، حدود دو قرن پس از انقلاب، حقوق زنان رسمیت یافت. در بریتانیا، زنان به‌عنوان محجور، حق تصرف در دارایی خود را نداشتند (دورانت، ۱۳۷۶: ۱۵۰). در سال ۱۸۸۷ در انگلستان، قانون مالکیت زن شوهردار، از زنان رفع حجر کرد. زنان انگلیسی در سال ۱۸۸۲ به موجب قانون این حق را به‌دست آوردند که صاحب پولی باشند که خود به‌دست آورده‌اند (همان). این دگرگونی‌ها به برکت رشد تدریجی سرمایه‌داری در اروپا فراهم آمد؛ چراکه کارخانه‌داران سر برافراشتند و برای به‌گردش درآوردن چرخ‌های کارخانه‌ها، به نیروی کار فراوان نیاز داشتند (فولادوند، ۱۳۶۸: ۲۰-۴). پس به ناگزیر به سراغ زنان آمدند. کانت بر پایهٔ چنین زمینهٔ اجتماعی و سیاسی و با تأثیرپذیری از جایگاه زنان در اروپا، به شخصیت، ذهنیت و وضعیت حقوقی زنان پرداخت (Williams, 1983: 117). جی. اچ. دبلیو. استوکمبرگ در *زندگانی ایمانوئل کانت* - که حدود یکصد و بیست سال پیش نوشته شده - به ما یادآور می‌شود که فضای اجتماعی زمانهٔ کانت را در نوع نگرش وی به زنان از یاد نبرید (ibid: 121).

ج) شخصیت کانت

زندگی کانت در سایهٔ سنگین حکومت مطلقهٔ فردی در پروس شرقی، در نوجوانی با سیطرهٔ مقررات و نظم سخت و دشوار سپری شد. او در بزرگسالی، با باریک‌بینی، وسواس و مشکل‌پسندی روزگار گذرانید. او به تزیینات خانه، موسیقی (به‌جز مارش‌های نظامی)، و هنرهای تجسمی بی‌علاقه بود. زندگی روزانهٔ او، از بامداد تا شامگاه، به‌گونه‌ای یکنواخت و مستمر، با نظم و دقتی آهنین برنامه‌ریزی شده بود (Scruton, 1985: 5). کانت هیچ‌گاه ازدواج نکرد و در تمام عمر خود مجرد زیست. کانت گفته بود: «آنگاه که به همسر نیاز داشتم، نتوانستم همسری اختیار کنم» (Jaspers, 1962: 4). البته او با نگاه طبیعت‌گرا، زنان را به‌عنوان موجوداتی افسونگر، زیبا و دلربا می‌ستود و از همنشینی با آنان لذت می‌برد، اما اجازه نمی‌داد که زنان وارد معقولات شوند و حتی در دامنه‌های *نقد عقل محض* پرسه بزنند (Scruton, 1987: 9). بنابراین، می‌باید زمینهٔ شخصیت فردی کانت را در فهم چرایی و چگونگی نگاه او به زنان و آرای او که در این زمینه به آفتاب افکند، در نظر گرفت.

براساس آنچه گذشت، سه زمینهٔ فلسفهٔ کانت، تحولات تاریخی، و شخصیت کانت، ماهیت نگرش وی به زنان را آشکار می‌کند. بر پایهٔ این زمینه‌ها، می‌توان درک دقیق‌تری در خصوص متن اندیشه‌های او دربارهٔ زنان به‌دست آورد؛ متنی به غایت متناقض، ناساز، و در نتیجه متضاد.

۲. دیدگاه میل

به نظر میل هنگامی امور مربوط به علایق فردی به‌درستی انجام می‌گیرد که به تشخیص و نظر خود فرد وانهاده شود. از این‌رو، هر گونه تلاش برای تنظیم امور به دست مراجع رسمی صلاحیت‌دار، فقط با هدف حمایت از حقوق دیگران توجیه‌پذیر و قابل قبول خواهد بود (میل،

۱۳۸۵: ۲۶). میل در *انقیاد زنان* به ما نشان می‌دهد که زندگی انسان در سده نوزدهم به شکل بنیادین دگرگون شده است؛ به این معنا که «انسان‌ها دیگر همراه با مقام و موقعیت خود زاده نمی‌شوند، و بندهایی ناگسستنی آنان را به جایگاهی که در آن زاده شده‌اند زنجیر نمی‌کند. آنان آزادند که استعدادهای خود را به کار بندند و از امکاناتی که در اختیارشان قرار می‌گیرد بهره بگیرند و آنچه را در نظرشان مطلوب می‌نماید به دست آورند» (همان: ۲۵).

در نگاه میل، مردان خواهان اطاعت، نزدیک‌ترین بودن، محبوب بودن، دلخواه بودن، و تسلیم اراده مرد بودن زنان هستند (همان: ۲۲). وظیفه زن، زندگی کردن برای دیگران و نشان دادن از خودگذشتگی است. خواسته‌ها و هدف‌های اجتماعی زن فقط از طریق مرد تحقق می‌یابد. از دید مردان، زنی جذاب است که تسلیم مرد و سر به زیر باشد و به‌عنوان موجودی بی‌اراده، مهار اختیار خویش را به دستان توانمند یک مرد بسپارد (همان: ۲۳).

در روزگار میل، قدرت مطلق زیر سؤال رفته و به چالش کشیده شده بود. او بر همین اساس این پرسش را به میان می‌آورد که وقتی ما قدرت مطلق را شایسته هیچ انسانی نمی‌دانیم، چگونه همه مردان را، چه برترین و چه فرومایه‌ترین و درنده‌خوترین آنان را شایسته می‌دانیم که اختیار مطلق خویش را به زنان اعمال کنند؟ (همان: ۵۶).

لحن میل درباره حق مالکیت زنان و نقش اجتماعی و سیاسی آنان به‌ویژه در زمینه شغل و کار، شکلی توصیفی همراه با اعتراض و انتقاد دارد. در زمانه‌ای که میل در آن می‌زیست، زنان از حق مالکیت و دارایی برخوردار نبودند. میل آشکارا این وضعیت را به چالش می‌کشد و می‌نویسد: «زن نمی‌تواند هیچ دارایی‌ای اختیار کند؛ همین که زن به عقد شوهر درآید، هرچه دارد، حتی اموالی که به ارث برده است، خودبه‌خود به تملک مرد درمی‌آید. از این منظر، مقام زن در رویه قضایی انگلستان، حتی از مقام بردگان در بسیاری کشورهای دیگر، فروتر است» (همان: ۴۶-۲۷). میل با ارزیابی وضعیت سیاسی و اقتصادی بریتانیا در زمانه خود، بر این نظر تأکید می‌کند که هر کس محروم کردن زنان از بخش بزرگ مشاغل و حرفه‌های سودآور را پذیرا شود و نیز این محروم کردن را به همه نقش‌های اجتماعی مهم تسری دهد، مرتکب بی‌عدالتی بزرگی در حق نیمی از نوع بشر شده است (همان: ۷۷).

میل حق رأی زنان را بر پایه «ویژگی‌های شخصی» می‌پذیرد و بستگی آن به مالکیت و دارایی را در بریتانیا و کشورهای دیگر، نقض غرض می‌داند. او در حکومت *انتخابی* با رد مالکیت به‌عنوان شرط برخورداری از حق رأی می‌نویسد: «نکته‌ای سخت نابخردانه در این واقعیت نهفته است که هنگامی که زنی بتواند همه شرایطی را که از یک رأی‌دهنده مرد انتظار می‌رود داشته باشد (برخورداری از زندگی مستقل، موقعیت یک صاحب و رئیس خانواده، پرداخت مالیات‌ها یا برگزاری هر تکلیف دیگر)، اصل و نظام یک دستگاه انتخاباتی مبتنی بر

دارایی کنار نهاده می‌شود و یک عدم صلاحیت شخصی من‌درآوردی، صرفاً به‌منظور محروم ساختن زن از حق رأی خلق می‌شود» (میل، ۱۳۸۹: ۲۰۹).

چالش میل درباره حقوق زنان در روزگار خود بر پایه «برابری کامل زن و مرد» قرار دارد. او روابط اجتماعی میان زن و مرد در چارچوب قیومیت قانونی یک جنس بر جنس دیگر را رد می‌کند. اصل مورد پذیرش او، عدم برتری زن و مرد نسبت به یکدیگر و ناتوان نشمردن هیچ‌یک از آنان است (همان: ۱). میل پیوند زن و شوهر بر مدار عدالت پایدار را در گرو برابری آنان در مقابل قانون به‌عنوان تنها روش می‌داند (همان: ۶۱).

میل در فقره‌ای از *انقیاد زنان* برای تبیین برابری زن و مرد از «قاعده زرین»^۱ مدد می‌گیرد. به نظر او: «فضیلت واقعی انسان‌ها در این است که در کنار هم در مقام موجوداتی برابر زندگی کنند، و هرچه برای خود می‌خواهند برای دیگران نیز بخواهند؛ و تسلط را، در هر شکلی که باشد، ضرورتی استثنایی و در همه حال گذرا بدانند؛ و تا آنجا که می‌توانند با کسانی نشست و برخاست کنند که در میان آنها رهبری و پیروی بتواند متناوب و متقابل باشد» (همان: ۶۹). قاعده زرین چنین است: «آنچه بر خود می‌پسندی، در همان موقعیت بر دیگران نیز پسند و آنچه بر خود نمی‌پسندی، در همان موقعیت بر دیگران نیز مپسند» (گنسلر، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۱۹۳). اگر این قانون گرانیگاه اداره جامعه شود، برابری و انصاف در روابط انسانی برقرار می‌شود.

میل در برابر این پرسش مُقَدَّر که چون خانواده نیز همانند جامعه نیاز به حاکم دارد، هر گاه در زندگی مشترک، میان زن و مرد اختلاف عقیده پیش آید، تصمیم‌گیری نهایی به عهده کیست، می‌نویسد: «اصولاً درست نیست تصور کنیم در جمع داوطلبانه دو انسان، ضرورتاً یکی از آنها باید حاکم مطلق باشد؛ و نادرست‌تر این است که گمان کنیم قانون باید از قبل مشخص کند که کدام‌یک از آنها فرادست و کدام‌یک فرودست باشد. روش طبیعی این است که اختیارات بین دو نفر تقسیم شود؛ و هر یک از آنها در حوزه اجرایی مسئولیت خود از اختیار کامل بهره‌مند باشد. اما تغییر در سازمان و اصول، نیازمند رضایت هر دو باشد» (همان: ۶۲-۶۱).

میل در حکومت *انتخابی* تأکید می‌کند که اختلاف‌های ظاهری زن و مرد ارتباطی به حقوق سیاسی آنان ندارد و تمامی افراد در حکومت دارای حق و منافع‌اند و افراد باید به‌طور برابر حق اظهار نظر داشته باشند تا از فواید آن برخوردار شوند. هنگامی که زنان می‌توانند تفکر کنند، نویسندگی کنند و آموزگار باشند، موضوع عدم صلاحیت سیاسی آنان، حرفی بی‌بنیان است (میل، ۱۳۸۹: ۲۰۶). منطق این آموزه میل، در انسان‌شناسی و فلسفه سیاسی وی به چشم می‌خورد که نوع بشر را عاقل، مختار، آزاد و برابر می‌داند.

- چرایی دیدگاه مثبت میل درباره زنان

در پاسخ به این پرسش که چه زمینه‌هایی در نگرش و رویکرد آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه میل نسبت به حقوق شخصی، اجتماعی و سیاسی زنان تأثیرگذار بوده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

الف) زمینه‌های فکری

گرانیکه تأملات فلسفی میل، انسان و مسائل انسانی بوده است. او در فایده‌گرایی بر مدار اخلاق فایده‌گرا^۱ به رفتار اخلاقی انسان و مسئولیت‌های نوع بشر نسبت به خود و دیگران می‌پردازد. در رساله درباره آزادی، بحث‌های بنیادین و مهم او حول محور آزادی‌های فکری، اجتماعی و سیاسی انسان و دفاع جانانه از نقش انسان به‌عنوان موجودی مختار، گزینش‌گر، آزاد و برابر است. در حکومت/انتخابی، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی شهروندان در حکومت دموکراتیک، به‌ویژه سازوکارهای انتخابات مورد بحث قرار می‌گیرد. زندگی‌نامه خودنوشت او از تکاپوی مداوم و خستگی‌ناپذیر او در جنبه‌های نظری و عملی پیرامون بنیادی‌ترین مسائل مربوط به انسان با هدف دستیابی به زندگی اخلاقی، آزاد، برابر و دموکراتیک پرده برمی‌گیرد.

ب) زمینه انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی در انگلستان شامل دوره‌ای است که تقریباً از سال ۱۷۵۰ آغاز می‌شود و تا سال ۱۸۵۰ یعنی به مدت یک سده تداوم می‌یابد. در دوران انقلاب صنعتی، دگرگونی‌های بزرگی در صنعت، تولید، کشاورزی و حمل‌ونقل روی داد. صنعتی شدن کارخانه‌ها در این دوران به معنای استفاده از ماشین به‌جای نیروی انسان بود. این رویکرد اگرچه به تولیدات صنعتی شتاب بخشید، تأثیرات منفی نیز در پی داشت که مهم‌ترین آنها، بیکار شدن شمار کثیری از کارگران و آلودگی محیط زیست و پیامدهای منفی آن بود. با انقلاب صنعتی، زنان نیز روانه کارخانه‌ها شدند و شرایط زندگی آنان دگرگون شد (ساوتکلیف اشن، ۱۳۸۴: ۸۰-۶۳، ۹۹-۱۰۴، ۱۴۰-۱۳۱).
میل را می‌توان برآمده و پرورده انقلاب صنعتی نامید (اگریدی، در میل، ۱۳۸۵: هفده). دگرگونی‌های فنی و صنعتی این دوره که با نوآوری، کار، سخت‌کوشی و سازندگی همراه بود، لاجرم زمینه‌ساز تغییرات اجتماعی و سیاسی شد.

ج) زمینه‌های اجتماعی-سیاسی

انگلستان در روزگار میل در وضعیت گذار از سنت‌های ملی و اقتدار کلیسایی، به سوی دموکراسی و حکومت قانون بود. در آن شرایط، موضوع حق رأی در انتخابات اصلاح نشده بود، مردم از آموزش و پرورش همگانی محروم بودند، دانشگاه‌ها در تیول اربابان کلیسا بودند

و زیر سایه سنگین روحانیان متعصب به سختی نفس می‌کشیدند، و اتحادیه‌های کارگری در هاویه دسیسه‌ها و زد و بندهای توطئه‌آمیز فرو افتاده بودند (هرولد لاسکی، در میل، ۱۳۸۰: ۱۰).

میل هجده‌ساله بود که نخستین نوشته فمینیستی خود را در نشریه وست مینستر ریویو^۱ منتشر کرد و طی آن تبعیض میان زن و مرد را مورد حمله قرار داد. آشنایی میل با هاریت تیلور سبب شد که مسئله زنان در اولویت فعالیت‌های او قرار گیرد و به‌عنوان مهم‌ترین مسئله در عرصه امور عملی برای او مطرح شود. میل به‌همراه نادرتری‌اش «انجمن ملی حق رأی زنان» را بنیاد نهاد. او، خود، در سال ۱۸۶۶ از پارلمان تصویب حق رأی زنان را خواستار شد و با ایراد نطق مشهور پارلمانی پیشنهاد کرد در قانونی که دیسرایلی در سال ۱۸۶۷ به مجلس تقدیم کرده بود، به‌جای واژه «مرد» از «شخص» استفاده شود. میل ضمن بحث‌های خود در پارلمان انگلیس در حمایت از آزادی و برابری زنان، استدلال‌هایی را به‌کار می‌گرفت که در *انقیاد زنان* به میان آورده بود (اُگریدی، در میل، ۱۳۸۵: چهارده).

د) زمینه خانوادگی

میل به خانواده خود دل‌بستگی خاصی داشت و همسر و دخترش، الهام‌بخش و پرورنده پاره‌ای از اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی او به‌ویژه در مورد زنان بودند.

میل در *زندگی‌نامه خودنوشت*، از دو قلمرو اصلی اندیشه یاد می‌کنند: یکی، قلمرو هدف‌های غایی است که تشکیل‌دهنده اجزای عالی‌ترین آرمان زندگی انسانی‌اند که می‌تواند تجسم عینی یابد. دیگری، قلمرو اموری است که فایده‌آنی دارند و در عمل قابل دستیابی‌اند. میل سپس می‌افزاید: «در این هر دو بخش، من از تعلیمات او [همسر] بیشتر آموختم تا از همه منابع دیگر بر روی هم. و، راستش را بخواهید، اصولاً در همین دو کرانه است که مسلماً یقین واقعی قرار دارد» (میل، ۱۳۸۰: ۱۸۳).

میل در جایی دیگر در *زندگی‌نامه خودنوشت*، بار دیگر از نقش اساسی همسرش هاریت تیلور در ارتقا و قوام اندیشه‌های خود یاد می‌کند (همان: ۱۸۴).

میل *انقیاد زنان* را به پیشنهاد دخترش نوشت. جالب توجه اینکه همسر و دختر میل -هر دو- در نگارش بخش‌هایی از *انقیاد زنان* با او همکاری کردند (همان: ۲۴۶).

۳. مقایسه دیدگاه‌های کانت و میل درباره زنان

دیدگاه‌های کانت و میل درباره شخصیت انسانی و جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان، زیر عنوان‌های همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها به تفکیک مقایسه و تبیین می‌شود:

۱. همسانی‌ها: شخصیت انسانی زنان

آرای کانت و میل درباره شخصیت انسانی و حقوقی زنان با یکدیگر همسانی دارد. کانت -

چنانکه گذشت، با تفکیک میان «چیز» و «شخص»، انسان را غایت ذاتی و فی‌نفسه می‌داند، زیرا انسان به‌مثابه ذات خردمند، در ذات خویش غایت است. بر این اساس، نمی‌توان انسان را به‌عنوان شیء و ابزار به‌کار گرفت. در نگاه کانت و براساس «قانون عملی عام»، انسانیت در اشخاص شایسته احترام است، حتی اگر آنان مرتکب جرم و کردارهای ضداخلاقی شده باشند. کانت بر این باور تأکید می‌کند که انسانیت در انسان غیرقابل تجزیه و تفکیک‌ناپذیر است. بر این اساس، هر گونه استفاده ابزاری از انسان به معنای زیر پا گذاشتن شرافت انسانی آنان در کلیت و تمامیت آن است. کانت تا آن حد به ارزش ذاتی انسان پای می‌فشارد که آن را پایه تمام تکالیف اخلاقی او به‌شمار می‌آورد.

میل نیز همانند کانت، با این تأکید که ابزار از جنس شیء است، نه شخص، به تفکیک میان «چیز» و «شخص» می‌پردازد. او منزلت و شرافت انسان را امری ذاتی می‌داند. در نگاه او، انسان به‌مثابه موجودی عاقل، آزاد و برابر، از عزت و شرافت خویش نگاهبانی می‌کند. اراده انسان در تصمیم‌گیری بر دو اصل تصمیم‌گیری شخص توسط خود او و عدم تصمیم‌گیری دیگران برای او استوار است. این تمثیل میل که انسان موجودی است برخوردار از عقل و نیروی اراده و نه ماشین که به‌عنوان وسیله و ابزار به‌کار رود، یادآوری منع استفاده ابزاری از انسان در فلسفه اخلاق کانت است.

میل آشکارا این دیدگاه را در اروپای سده نوزدهم به میان می‌آورد که زن و مرد در انسان بودن با یکدیگر برابرند. زنان می‌توانند آزادانه علایق و حرفه‌های خود را در جامعه برگزینند و از این رهگذر، ظرفیت‌های فردی و اجتماعی و توانمندی‌های خویش را افزایش دهند. براساس آنچه از دیدگاه‌های انسان‌شناسانه کانت و میل برمی‌آید، این دو فیلسوف درباره شخصیت انسانی زنان نظری یگانه دارند و هر یک با ادبیات خاص خود این گوهر واحد را به ما نشان می‌دهند.

۲. ناهمسانی‌ها: جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان

دیدگاه‌های کانت و میل درباره جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان آنچنان با یکدیگر ناسازگار و ناهماهنگ است، که در حدود دو سده اخیر در میان کثیری از اهل نظر در مسائل انسانی، شگفتی‌ها و حیرت‌ها برانگیخته است.

کانت در فضای فکری و اجتماعی-سیاسی سده هجدهم، بحث خود را درباره جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان از موضع دارایی (تجارت، مهارت، دانش و هنر) به‌عنوان «وسیله» آغاز می‌کند. در نگرش کانت، شخصی که صاحب دارایی است، به مقام «شهروند فعال» دست می‌یابد، وگرنه «شهروند منفعل» است و تبعه‌ای بیش نیست. کانت، همسر، فرزندان و خدمتکاران را زیر عنوان «اموال خانواده» به‌منزله دارایی مرد قلمداد می‌کند؛ هرچند از منظر

اخلاقی، هر عضو نهاد خانواده «شخص» است، نه شیء. آشکار است که کانت بدین‌سان گرفتار تناقض می‌شود.

در نگاه کانت، نقش زن خانه‌داری، فرمانبرداری از مرد، مادر فرزندان بودن و مایهٔ تداوم نسل بشر است. کانت بر این باور است که از منظر تحلیل شخصیتی و روان‌شناختی، زن موجودی است احساساتی، زبان‌باز، پیچیده، پیش‌بینی‌ناپذیر، غیرقابل درک، حُسن‌فروش، پرخاشگر، خودکم‌بین، مظهر هوا و هوس، ظاهرین، سطحی، موضوع ذوق‌آزمایی مردان، اغواگر، ناتوان از نقادی و سنجش‌گری، منفعل و کارپذیر. در برابر، مرد مدیر خانواده و برخوردار از آزادی‌های مدنی است. بر این اساس، زنان از آن‌رو که شهروندان منفعل‌اند، حق شرکت در انتخابات به‌عنوان نامزد و انتخاب‌کننده را ندارند، اما مردان به‌عنوان شهروندان فعال، حق دارند در انتخابات شرکت کنند.

کانت به تقسیم کار میان زن و مرد باور دارد. به‌زعم او، زندگی اجتماعی، و اشتغال به صنعت و تجارت از سوی مرد، برای زن آسایش و امنیت به ارمغان می‌آورد. در برابر، این امن و آسایش، مرد را زیر چتر برخوردار و آرامش خود قرار می‌دهد. هرچند زن در نگاه کانت در عین «شخص» بودن از نظر اخلاقی، به‌مثابهٔ «شیئی» دارایی و مایملک مرد قلمداد می‌شود، اما -چنانکه گذشت- مرد حق ندارد او را به‌مثابهٔ ابزار جنسی به‌شمار آورد. کانت استثمار جنسی زنان و مردان را یکسره رد می‌کند.

میل با یادکرد وضعیت زنان در سدهٔ نوزدهم میلادی، نشانه‌های زیر سؤال رفتن قدرت مطلق در زمانهٔ خود را شناسایی می‌کند. این حقیقت از پرده برون می‌افتد که قدرت مطلق بستر زایش خشونت است. بدین‌سان، نقش شوهر به‌عنوان قدرت مطلق در خانواده زیر سؤال می‌رود. او از حق رأی زنان دفاع می‌کند و گره زدن این حق به مالکیت و دارایی را، تحکمی و من‌درآوردی می‌داند.

میل یادآور می‌شود که محروم کردن زنان از حقوق اجتماعی و سیاسی نه‌فقط آزادی اشتغال (مانند نمایندگی مجلس) را از زنان سلب می‌کند، بلکه حقوق مردمی را که می‌خواهند از خدمات و تلاش‌های این اشخاص بهره‌مند شوند، مهمل می‌گذارد و عرصهٔ رقابت سالم را به تنگنا می‌افکند. بر این اساس، میل با رد قیومیت قانونی یک جنس بر جنس دیگر، از اندیشهٔ برابری زن و مرد دفاع می‌کند. در اینجا، تفکیک میان دو نوع برابری از نگاه میل مغفول نمانده است: بی‌تردید اشخاص «در مقابل قانون» با یکدیگر برابرند. برابری نوع دوم، «برابری حقوقی اشخاص با یکدیگر» است. گرانیگاه بحث میل دربارهٔ برابری زن و مرد، همین برابری نوع دوم است. اما باید توجه داشت که این برابری در نگرش میل، کمی و شکلی نیست. شاهد مثال، راه‌حلی است که میل دربارهٔ مدیریت نهاد خانواده مطرح می‌کند. او پذیرش تقسیم

اختیارات را پیشنهاد می‌کند. او بر این باور است که زن و شوهر هر یک در حوزه اجرایی مسئولیت خود، از اختیار کامل برخوردار باشند و تغییر در سازمان و اصول را به رضایت هر دو طرف موکول کنند.

تصویری که میل از جایگاه و حقوق زنان در امور اجتماعی و سیاسی ارائه می‌کند، با نگرش کانت به کلی متفاوت است. در این نگاه، زن جزئی از دارایی مرد به‌شمار نمی‌آید، بلکه دارای حقوق و ایفاگر نقش اجتماعی و سیاسی است. زن نه فقط شهروند که شهروند فعال است، زیرا می‌تواند صاحب دارایی شود، در انتخابات به‌عنوان نامزد و رأی‌دهنده شرکت جوید و در گستره‌ای آزاد و برابر، توانمندی‌های فکری، مدیریتی و شغلی خود را ظاهر سازد. زن با پیشرفت در سایه رقابت سالم با مردان، توانمندی‌های انسانی را در جامعه مضاعف می‌سازد. وقتی کانت و میل در خصوص شخصیت انسانی زنان سخنی یگانه می‌گویند و رأیی مشترک صادر می‌کنند، اما در مورد جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان، هر یک راه خود را از دیگری جدا می‌کند، پاسخ به این چرایی را باید در زمینه تاریخی و دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی طی حدود صد سال در اروپا و همچنین تجربه‌های شخصی آنان جست‌وجو کرد. کانت و میل نیز همانند دیگر اندیشه‌وران و فیلسوفان، تحت تأثیر وضعیت اجتماعی و سیاسی زمانه خود، می‌اندیشیده‌اند و به ارزیابی و داوری می‌نشسته‌اند.

نتیجه

کانت و میل درباره منزلت انسانی زنان با یکدیگر همدستان‌اند، اما هنگامی که نوبت به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان می‌رسد، کانت از مقدمات انسان‌شناسی خود درباره شخصیت زنان فاصله می‌گیرد و آنان را شهروندان منفعل می‌خواند. در برابر، میل بن‌مایه‌های نگرش انسان‌شناختی خویش را در موضوع زنان، هنگام بحث در خصوص حقوق اجتماعی و سیاسی نیمی از جامعه انسانی از یا نمی‌برد. به سخن دیگر، برخلاف کانت، میان دیدگاه میل درباره منزلت انسانی زنان از سویی، و جانبداری از حقوق اجتماعی و سیاسی زنان از سوی دیگر، همبستگی و سازگاری وجود دارد. کانت با رد حق مالکیت زنان و در شمار آوردن زن به‌عنوان مایملک مرد، بر حقوق اجتماعی و سیاسی زنان خط بطلان می‌کشد، اما مردان را آزان‌رو که صاحب دارایی‌اند، برخوردار از حقوق اجتماعی و سیاسی و رئیس خانواده می‌داند.

به باور میل، میان زن و مرد در برخورداری از حق مالکیت فرقی نیست و زنان می‌توانند بر پایه آزادی و برابری در انتخابات شرکت جویند.

کانت و میل در نگرش به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان، تحت تأثیر تحولات تاریخی اروپا به‌ویژه در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار داشته‌اند. دوران کانت با قدرت مطلق

فرمانروایان در اروپا همراه است، اما میل در سده نوزدهم شاهد زوال اندیشه قدرت مطلق و فروریختن تدریجی برج و باروی فرمانروایان مطلق است. این فرایند تاریخی بر نهاد خانواده نیز تأثیر می‌گذارد و قدرت مطلق مرد به‌عنوان رئیس خانواده به چالش کشیده می‌شود. افزون‌بر تحولات سیاسی و اقتصادی در اروپا، کانت و میل از اندیشه‌های دیگری نیز تأثیر پذیرفته‌اند. کانت در سده هجدهم تحت تأثیر باورهای عمومی غالب درباره شخصیت و جایگاه اجتماعی زنان بوده است. در برابر، میل در زمانه خود شاهد رشد فزاینده سرمایه‌داری با برآمدن انقلاب صنعتی و تأثیرات آن بر مناسبات اجتماعی و سیاسی، افول اندیشه قدرت مطلق، گشوده شدن افق به‌سوی چالش‌های مبتنی بر آزادی و برابری و مطرح‌شدن حقوق زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بوده است. این زمینه‌ها براساس روش هرمنوتیک با تأکید بر متن و زمینه، ماهیت اختلاف کانت و میل در زمینه حقوق اجتماعی و سیاسی زنان را آشکار می‌سازد.

کانت و میل به‌رغم اشتراکات بسیار، در دو زمانه متفاوت می‌زیسته‌اند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر کانت در زمانه میل و میل در روزگار کانت می‌زیست، آیا این دو به همین سان که ذکر آن رفت، در زمینه حقوق اجتماعی و سیاسی زنان داور می‌کردند؟ پاسخ به باور من منفی است. در آن صورت، این امکان وجود داشت که میل به راه کانت برود و کانت - با توش و توانی افزون‌تر، آراییی همانند میل را به آفتاب بیفکند. بدین‌سان، فرضیه این پژوهش آزموده می‌شود که کانت و میل مبانی انسان‌شناختی یگانه‌ای درباره منزلت انسانی زنان دارند، اما تأثیرگذاری تحولات تاریخی، دیدگاه‌های این دو فیلسوف را درباره جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان به وادی دوگانگی و اختلاف می‌کشاند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷). *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
۲. دوران، ویل (۱۳۷۶). *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. ساوتکلیف اشتن، تامس (۱۳۸۴). *انقلاب صنعتی*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. فولادوند، عزت‌الله (۱۳۶۷). «گفتار مترجم»، در استفان کورنر، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
۵. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹). *بنیاد ما بعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، تهران: خوارزمی.
۶. ----- (۱۳۷۸). *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: نقش و نگار.
۷. ----- (۱۳۸۸). *فلسفه فضیلت*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چ سوم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۸. گنسلر، هری جی. (۱۳۸۷). *درآمدی به فلسفه اخلاق*، ترجمه حمیده بحرینی، چ دوم، تهران: نشر آسمان خیال.
۹. محمودی، سید علی (۱۳۸۶). *فلسفه سیاسی کانت*، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، چ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر.

۱۰. ----- (۱۳۹۳). کانت به روایت ایرانی، تأملاتی فلسفی در باب اخلاق، سیاست و صلح پایدار، تهران: نگاه معاصر.
۱۱. میل، جان استوارت (۱۳۶۳). رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، چ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. ----- (۱۳۸۵). انقیاد زنان، ترجمه علاء‌الدین طباطبایی، چ دوم، تهران: هرمس.
۱۳. ----- (۱۳۸۹). حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، چ دوم، تهران: نشر نی.
۱۴. ----- (۱۳۸۸). فایده‌گرایی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نشر نی.
۱۵. ----- (۱۳۸۰). زندگینامه خودنوشت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات مازیا.

ب) خارجی

16. Jaspers, Karl, (1962). **Kant**, (From The Great Philosophers, Volume 1), trans. Ralph Manheim, ed. Hannah Arendt, New York: A Harvest Book.
17. Kant, Immanuel, (1978). **Anthropology from a Pragmatic Point of View**, trans. V.L. , Dowdell, Southern Illinois University Press, Carbondale.
18. Kant, Immanuel, (1965). **The Metaphysical Element of Justice**, trans. J. Ladd, New York, Bobbs Merrile.
19. Kant, Immanuel, (1991A). “**Conjectures on the Beginning of Human History**”, trans. H.B. Nisbet, Kant, Political Writings, ed. H.S. Reiss, Cambridge, Cambridge University Press.
20. Kant, Immanuel, (1991B). “**On the Common Saying: ‘ This May be True in Theory, but it does not Apply in Practice’, (Theory and Practice)**”, trans. H.B. Nisbet, Kant, Political Writings, ed. H.S. Reiss, Cambridge, Cambridge University Press.
21. Kant, Immanuel, (1991C). **The Metaphysics of Morals**, trans. H.B. Nisbet, Kant, *Political Writings*, ed. H.S. Reiss, Cambridge, Cambridge University Press.
22. Kersting, Wolfgang, (1992). “**Politics, Freedom, and Order: Kant’s Political Philosophy**”, The Cambridge Companion to Kant, ed. Paul Guyer, Cambridge University Press.
23. Mendus, Susan, (1992). “**Kant, An Honest but Narrow-Minded Bourgeois?**” Immanuel Kant, Critical Assessments, ed. Ruth F. Chadwick, Vol. III, (Kant’s Moral and Political Philosophy), London, Rutledge.
24. Raphael, D.D., (1983). **Problems of Political Philosophy**, Revised Edition, London: MacMillan.
25. Riley, Patrick, (1989). **Kant’s Political Philosophy**, New Jersey: Rowman and Allanheld Publications.
26. Scruton, Roger, (1987). **Kant**, Oxford University Press.
27. Williams, Howard, (1983). **Kant’s Political Philosophy**, New York: St. Martin Press.